در تاریخ ۰۷ آذر ۱۴۰۰
خارج فقه القضا (1400-1401)

جلسه 31

صفحات 387 و 388 : کلیک کنید

متن پیاده سازی شده جلسه سی و یکم سال چهارم درس خارج فقه القضا 7 آذر ماه 1400

بسم الله الرحمن الرحیم

تذکّری درباره‌ی بحث اطمینان به خلاف

مطلبی را برخی پیام داده‌اند که بعضی از مراجع معاصر در بحث رؤیت هلال، وقتی یکی از راه‌های اثبات رؤیت هلال را شهادت شاهدان قرار دادند، شرایطی را برای شاهد بیان کرده‌اند، مثل اینکه عادل باشد، متعدّد باشد، مرد باشد. از جمله شرایط گفته‌اند اطمینان نوعی به خلاف نباشد، لازم نیست اطمینان به وفاق شهادت باشد، امّا نباید اطمینان نوعی به خلاف باشد. گاهی وقت‌ها ممکن است دو عادل بگویند، ولی فرض کنید دانشمندان ستاره‌شناسی و هیئت و نجوم چیز دیگری می‌گویند، بعضی افراد جور دیگری صحبت می‌کنند که انسان اطمینان پیدا می‌کند که این دو نفر حداقل اشتباه می‌کنند.

اگر یکی از مراجع این مطلب را فرموده‌اند، نظرشان محترم است. اگر دقّت کرده باشید، نظر ما در مسئله این بود که باید دلیل اعتبار دیده شود. راجع به شهادت بیّنه توجّه داشته باشید، برخی معتقدند دلیل محکمی نداریم و باید در یک محدوده‌های خاصّی قبول کنیم. اینکه بگوییم مطلقاً یکی از أمارات قانونی بیّنه است، این را ما قبول نکردیم. البته در رؤیت هلال دلیل داریم، ولی می‌خواهم عرض کنم ممکن است کسی قائل شود که حدّ دلیل تا وقتی است که اطمینان نوعی بر خلاف نباشد، اگر اطمینان نوعی بر خلاف باشد باید سراغ راه دیگری رفت. اگر یادتان باشد ما هم گفتیم اگر راه أسدّ و مطمئن‌تری امکان دارد، باید سراغ آن راه رفت و به قول بیّنه اعتماد نکرد. امّا در صورتی که راه بهتری وجود ندارد و دلیل اعتبار آن نهاد أماره اطلاق دارد، دیگر از پیش خود قید نمی‌زنیم که اطمینان بر خلاف نباشد. به هر حال مسئله قابل گفت‌وگو است. تذکّر خوبی بود بعد از اینکه چند جلسه‌ای فاصله گرفتیم، دوباره این مطلب تذکّر داده شد.

حقّ خصم در اثبات و مناقشه ادلّه‌ی طرف مقابل

(اصل بحث ما بیان سیستم قضایی اسلام است. ما وارد نهاد علم شدیم، موقعیّت علم در قضاء و اقوال مسئله را بیان کردیم. در جلسه قبل عرض کردیم خوب است آرای عامّه را بررسی کنیم و اگر نکاتی دارند استفاده کنیم، حرف‌های خوبی گفته شد، نمی‌خواهم بگویم صد در صد قابل دفاع است، امّا برای شروع یک بحث لازم، مفید است.)

آقای سنهوری عبارتی در الوسیط دارند که می‌گویند ما به اصطلاح یک پدیده‌ای به نام حق خصم در اثبات و مناقشه ادلّه طرف مقابل داریم. منظور ایشان از خصم، طرف پرونده می‌باشد. در تمام دنیا این مطلب جا افتاده است که دلیل یک طرف بر طرف دیگر عرضه شود تا اگر خودش یا وکیلش مناقشه‌ای دارند، بیان کنند. «فکلّ دلیلٍ یقدّم فی الدعوی یجب أن یعرض علی الخصوم جمیعاً لمناقشته» لذا نتیجه می‌گیریم دلیلی که قابل عرضه برای مناقشه نباشد، ارزش قضایی ندارد.

شهود باید شهادتشان عن حسٍّ باشد، این مطلب را شیعه و سنّی قبول دارند. برای اینکه اگر شهود بخواهند از روی حدس، خواب دیدن، استخاره گرفتن و توسّل به اسباب غریبه شهادت دهند، طرف مقابل چه کار می‌تواند کند؟ بعضی‌ها در مباحث علمی می‌گویند، این برای ما کشف شد، بسیار خوب برای شما مکشوف شد، انشاء الله که بعضی از حالت‌های روحی و روانی نیست و واقعاً کشف بوده و شما هم اشتباه نمی‌کنید، امّا در این صورت دیگر نمی‌توان مناقشه کرد. لذا از این نتیجه گرفته‌اند بحث ما را که «لایجوز للقاضی أن یقضی بعلمه» در واقع به دلیل اینکه گفتیم نمی‌شود مناقشه کرد، قاضی می‌گوید من عالم هستم، در این صورت خصم چطور مناقشه کند.

آقای سنهوری می‌گوید اگر مسئله اینطور باشد، «فیکون خصماً و حکماً» یک نفر هم طرف پرونده می‌شود، هم حکم قاضی

می‌شود، پس بهتر است که راه اعتبار علم قاضی را ببندیم. البته نگفته‌اند که علم قاضی برخواسته از حضور در واقعه باشد یا از روی حدس باشد، عبارت ایشان اطلاق دارد. نظام‌های حقوقی این را به عنوان یک حق برای اصحاب پرونده لحاظ می‌کنند.
یک بحثی قبلاً داشتیم که آیا قاضی می‌تواند عهده‌دار موضوع شناسی باشد و جست‌وجو از موضوع کند، آیا می‌تواند دنبال موضوع برود و آن را به دادگاه بیاورد تا قضاوت کند؟ شاید در نگاه اوّل بگوییم خیلی خوب است، چه کسی از خود قاضی بهتر است، امّا اگر دقّت کنیم می‌فهمیم مسئله خوبی نیست، زیرا عملاً خود قاضی در جریان پرونده قرار می‌گیرد. خیلی فرق دارد، وقتی که پرونده آماده جلوی قاضی قرار می‌گیرد و به او می‌گویند بی‌طرف داوری کن تا اینکه خود قاضی در تشکیل پرونده نقش داشته باشد، لذا قاضی نمی‌تواند دنبال موضوع برود.
آیا این حرف آقای سنهوری که حرف جهانی است، از نبوی معروف و معتبر قابل استفاده است؟ در یک روایت امام صادق می‌فرمایند قال رسول الله و در روایتی دیگر امیر مؤمنان می‌فرمایند: «کان رسول الله یحکم بین الناس بالبیّنات و الأیمان» پیامبر در دعاوی اینگونه حکم می‌کردند. بعد حضرت می‌فرمایند: مطالبات و مظالم زیاد شد افرادی می‌آمدند طلب می‌کردند، افرادی می‌آمدند حقشان را از مظالم می‌خواستند. اینجا بود که پیامبر فرمود: پیش من می‌آیید و من احیاناً حکم می‌کنم، حواستان باشد اگر خودتان معتقدید دروغ می‌گویید، خلاف می‌کنید، یقین ندارید نگویید. نگویید پیامبر فرموده و او عالم به غیب است، پیامبر اشتباه نمی‌کند، هر چه من گرفتم حقّم است، اینطور نیست، واقع با قضاوت قاضی ولو پیامبر هم باشد، عوض نمی‌شود.
و بعد فرمودند: «لعل بعضکم الحن بحجّته من بعض» شاید بعضی‌هایتان الحن باشید. الحن یعنی فطن‌تر، نطّاق‌تر، زرنگ‌تر. شاید یکی نمی‌تواند از خودش دفاع کند یا وکیلش ضعیف است، امّا فرد دیگر فطن است یا وکیل زرنگی گرفته است. به هر حال شاید بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر فطن‌تر باشید. «إنّما أقضی علی نحو ما أسمع» من بر اساس آن چیزی که می‌شنوم قضاوت می‌کنم. (در بعضی از این قضاوت‌ها وقتی شخصی قطعه‌ای نصیبش می‌شود، این قطعه‌ای از آتش است. اگر واقعاً ادّعایش بی‌دلیل باشد یا بداند دروغ می‌گوید، نباید بگیرد.)
من می‌خواهم بگویم گاهی واقعیّت قضایی با واقعیّت واقع فرق می‌کند. در جلسه قبل اصطلاح حقیقت قضایی و حقیقت واقعی گفته شد، امّا حقیقت با واقعیّت فرق می‌کند. حقیقت حق است، امّا واقعیّت ممکن است حق باشد، ممکن است باطل باشد. به عنوان مثال یک رسمی ممکن است جاری و ساری بین مردم باشد، اگر این رسم که یک واقعیّت است، چون وجود دارد، اگر عادلانه و منصفانه باشد، صالح باشد، حقیقت می‌شود، ولی اگر باطل باشد، واقعیّت می‌شود، امّا واقعیّت باطل. وجود خدای متعال یک حقیقت است، امّا وجود ابلیس یک واقعیّت است. نگویید ابلیس هم در نظام هستی باید باشد، فی نفسه بدون توجّه به این نکته عرض می‌کنم. لذا من حقیقت قضایی را تعبیر نمی‌کنم. محصّل کلام اینکه گاهی واقعیّت قضایی با حقیقت بیرونی مطابق است و گاهی مطابق نیست.
اگر سیستم قضایی اسلام این است که پیامبرش هم می‌فرمایند من طبق آنچه می‌شنوم قضاوت می‌کنم، هر کسی الحن باشد قهراً جلو می‌افتد، آیا این چنین سیستمی امکان دارد حقّ دفاع و مناقشه به خصم ندهد؟! یک دفعه ممکن است صحنه دادگاه فرمالیته باشد و حکم هم از قبل صادر شده باشد، در این صورت تعلّل فایده‌ای ندارد. امّا زمانی که در دادگاه حرف آخر را کسی می‌زند که بهتر حرف می‌زند، بهتر می‌تواند استدلال کند و بهتر می‌تواند مناقشه کند، اگر اینطور باشد باید حقّ خصم در اثبات و مناقشه جدّی گرفته شود. می‌خواهیم بگوییم آنچه که آقای سنهوری و دیگران گفته‌اند، روایت نبوی معروف هم به این مطالب اشاره دارد.

نکته

اینکه ما گفتیم قاضی نمی‌تواند به علمش عمل کند و از این نظر دفاع کردیم، قهراً به نظر ابن جنید نزدیک می‌شویم، ولی از این نکته غافل نشوید که ما هنوز مرحله تحقیق را بیان نکرده‌ایم. من به شما می‌گویم اینها تا وقتی است که دلیلی برای جواز عمل قاضی به علم خودش پیدا نکنیم. اگر در جلسات بعدی ما به دلیلی رسیدم که قاضی می‌تواند به علمش عمل کند، همه‌ی این مطالب را پس می‌گیریم. لذا حرف‌هایی که از دیگران نقل کردیم، اشاراتی که از روایات نبوی به دست آوردیم، اینها در حدّ اقتضاء است نه علّت تام. اینکه می‌گوییم اینها در حدّ اقتضاست، یعنی اگر از ناحیه قائلان به جواز داوری بر طبق علم قاضی دلیلی کافی و وافی اقامه شود، این اقتضاء از تأثیر می‌افتد. حالا ممکن است بگویید بالاخره نظر شما چیست؟ من به شما عرض می‌کنم باید تا جلسات بعدی که مقتضای تحقیقمان را می‌گوییم، صبر کنید.

اصل اقناع اطراف پرونده

مطلب که به اینجا رسید (حق خصم در اثبات و مناقشه) می‌خواهم قدری مسئله را باز کنم، ممکن است فکر کنید این بحث فقط فایده معرفتی دارد و از بحث فقه القضاء فاصله می‌گیریم، امّا برعکس ما می‌خواهیم بحث را منقّح کنیم و از یک بحث معرفتی، یک اصل قضایی نتیجه بگیریم.

واقعاً عجیب است که خداوند حقّ تشکیل دادگاه و مناقشه به ابلیس داده و خودش طرف دیگر پرونده شده است. «قال یا ابلیس ما منعک أن تسجد لما خلقت بیدیّ» این عبارت نشانگر تشکیل دادگاه و محاکمه است والاّ با آن تمرّد ابلیس می‌توان گفت او را در غل و زنجیر کنید و به جهنّم ببرید. در این صورت مجامع بین‌المللی چیزی به خدا نمی‌گفتند، حقوق بشر سر و صدا نمی‌کرد، خدا را کسی تحریم نمی‌کرد که شما حقوق بشر را رعایت نمی‌کنید، هیچ چیزی نبود، خدا هم است. در عین حال خداوند از ابلیس سوال کرد «أستکبرت أم کنت من العالین» تو توهّم بزرگی کردی یا واقعاً از عالین بودی؟ بزرگ بودی یا می‌پنداری که بزرگی؟

ابلیس در پاسخ این سوال، استدلال و مناقشه کرد، گفت: «انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین». استدلال به قدری افتضاح است که انسان از ابلیس تعجّب می‌کند، زیرا ابلیس ملاّست. استدلال ضعیفش را نگاه کنید: «خلقتنی من نار و خلقته من طین» تو از آتشی، انسان از گل، یعنی می‌خواهی بگویی آتش بر گل فضیلت دارد؟! گل خاصیّت خودش را دارد، آتش هم خاصیّت خودش را دارد، نه می‌شود گفت نار بهتر است، نه می‌شود گفت طین بهتر است، هر کدام خاصیّت خود را دارد و هیچکدام جای دیگری را نمی‌گیرد. (نه نان جای آب را می‌گیرد، نه آب جای نان را، هر کدام خاصیّت خودش را دارد.) اگر کسی جنسش بهتر بود خودش هم بهتر است؟ این چه برهانی است؟ این چه استدلالی است؟ آنچه که ماهیّت ابلیس را می‌سازد، ماهیّت آدم را می‌سازد، جسمش نیست. این مطالب غیر از این است که خداوند دستور داده بود و باید اطاعت می‌کرد، آن بحث دیگری است.

«قال فاخرج منها» خداوند می‌فرماید: اگر استدلال تو این است، لذا «اخرج» از این مقاماتی که داری «فإنّک رجیم» بعد ابلیس از خدا درخواست کرد: «قال ربّ فانظرنی إلی یوم یبعثون» تا روز قیامت یا همان روز بعث به من فرصت بده. خداوند حتّی مجال درخواست به ابلیس داد و در پاسخ به او گفت: «قال فإنّک من المنظرین» ما درخواست تو را اجابت می‌کنیم، منتها تا «الی یوم الوقت المعلوم» به تو فرصت می‌دهیم.

(این عوض کردن تعبیر شاید بدون پیام نیست، گویا از «یوم الوقت المعلوم» تا «یوم یبعثون» یک فاصله‌ای است که دیگر ابلیس حضور ندارد. می‌گویند در زمان حکومت حضرت مهدی (صلوات الله علیه) و رجعتی که بعد از آن رخ می‌دهد، دیگر ابلیس حضور ندارد. نگویید گناه انجام می‌شود، شیطان وجود دارد و فرق است بین شیطان و ابلیس. به هر حال باید تحقیق کنید که آیا ابلیس در حکومت مهدوی و حکومت ائمه بعد از امام مهدی (علیهم السلام) فعالیّت می‌کند یا نه؟)

در قیامت برای مجرمان دادگاه تشکیل می‌شود. آنها محاجّه می‌کنند، جواب می‌دهند، مخاصمه می‌کنند، با اینکه می‌دانید صحنه‌ی دادگاه قیامت، صحنه‌ی تجسّم اعمال است، آثار جرم از سر و روی مجرم پیداست، امّا در عین حال دادگاه تشکیل می‌شود. «یوم یبعثهم الله جمیعاً» روزی که مجرمان مبعوث می‌شوند، «فیحلفون له کما یحلفونه لکم» قسم می‌خوردند. جلسه دادگاه تشکیل شده و به آنها حقّ صحبت داده می‌شود تا جایی که حتّی می‌توانند دروغ بگویند، «و یحسبون أنّهم علی شیء» فکر می‌کنند با دروغ‌گویی راه به جایی می‌برند.

در ذیل یکی از همین آیات امام صادق (علیه السلام) می‌فرمایند وقتی اعمال را عرضه می‌کنند، «یوم تجد کل نفسٍ ما عملت من سوءٍ محضرا» مجرمان می‌گویند اینها مال ما نیست، ما این کارها را نکردیم. به فرشته‌ها می‌گویند علیه مجرمان شهادت دهید، آنها شهادت می‌دهند. «تشهد علیهم الملائکة» مجرمان می‌گویند: «یا ربّ هؤلاء ملائکتک یشهدون لک» اینها مأمورهای تو هستند، ما مأمورهایی می‌خواهیم که از طرف ما وکیل باشند، اینجاست که دیگر اعضاء و جوارح انسان شهادت می‌دهند. «یختم الله علی أنفسهم و تنطق جوارحهم فیشهد السمع بما سمع و یشهد البصر بما نظر و تشهد الیدان بما أخذتها».

علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از عبد الرحمن بن حجّاج روایتی را نقل می‌کند. (سند حدیث عالی است، فقط از زمان ما تا علی بن ابراهیم یک مقداری بحث و گفت‌وگو وجود دارد والاّ از علی بن ابراهیم به بعد سند حدیث عالی است.) عبد الرحمن می‌گوید به امام صادق گفتم «حدیث یرویه الناس» حدیثی است که سنّی‌ها نقل می‌کنند، «فی من یؤمر به آخر الناس إلی النّار» راجع به آخرین کسی که حسابش در قیامت رسیدگی می‌شود.

حضرت گفتند این حدیثی است که اهل سنّت آن را درست نقل نکرده‌اند، «لیس کما یقولون» درستش این است آخرین بنده‌ای که دستور به آتش داده می‌شود، وقتی که حسابرسی تمام می‌شود و می‌خواهد برود، برمی‌گردد و یک التفات به پشت سر خود می‌کند، مانند اینکه انتظاری دارد. خداوند می‌گوید: «ردّوه» او را برگردانید، «لم التفت الیّ» برای چه به من نگاه می‌کردی؟ معلوم است به خدا نگاه می‌کرده، نگاه به آسمان، نگاه به زمین، نگاه به هر جا، فرقی نمی‌کند. مجرم به خداوند می‌گوید گمان نمی‌کردم که با من این کار را کنی، گمانم به رحمتت بود، فکر می‌کردم تو من را می‌آمرزی و مرا در بهشت جای می‌دهی.
خداوند می‌فرماید: قسم به عزّت و جلالم دروغ می‌گوید، یک لحظه هم این چنین گمانی به من نداشت، در عین حال این دروغش را احترام می‌گذارم، به تعبیر ما همین قدر که زبانی می‌گوید کافی است، او را برگردانید و به بهشت ببرید. این روایت خیلی عجیب است.
از روایات مذکور می‌توان اصل اقناع خصم و اصل شفافیّت را به دست آورد. من نمی‌خواهم بحث را در ساحات سیاسی و اجتماعی وارد کنم، ولی به هر حال از وظایف یک نظام صالح این است که مردمش را قانع کند. نمی‌توانیم بگوییم حرف همینی که هست، می‌خواهید قبول کنید، می‌خواهید قبول نکنید، ما وظیفه نداریم توضیح بدهیم، این منطق درست نیست. در مقابل این منطق، منطق شفافیّت و اقناع قرار دارد. در منطق خداوند حتّی برای ابلیس هم دادگاه تشکیل می‌شود و در مقابل خطای مجرمان از آنها توضیح می‌خواهند. البته هر کدام از این منطق‌ها آثار خودش را دارد.
وقتی منطق اقناع را قبول کردیم، می‌توانیم بگوییم «اصل اقناع اطراف پرونده» در سیستم قضایی اسلام وجود دارد. در این صورت ممکن است آثار فقهی داشته باشد، یکی از آثارش این است که قاضی نباید به علمش عمل کند. این بحث، فقط بحث معرفتی نیست، بحث اخلاقی صرف نیست، بحث اجتماعی محض نیست، می‌توان در باب قضاء از آن استفاده کرد.

چکیده

طبق فرمایش پیامبر در سیستم قضایی اسلام هر کسی الحن باشد قهراً جلو می‌افتد، لذا در این سیستم باید حقّ خصم در اثبات و مناقشه جدّی گرفته شود. در منطق خداوند برای ابلیس دادگاه تشکیل می‌شود و در مقابل خطای مجرمان از آنها توضیح می‌خواهند، لذا از برخی آیات و روایات می‌توان استفاده کرد که در سیستم قضایی اسلام اصل اقناع اطراف پرونده وجود دارد.